

اجازة ولی در نکاح

دیازین: الحاج محمد شاه (پیمان) سوید



Ketabton.com

۱۳۹۷



www.masjed.se

تتبع ونگارش:
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان و
مسؤل مرکز فرهنگی بحق لاره - جرمنی

بسم الله الرحمن الرحيم

اجازه ولی در نکاح

برای آنکه ازدواج یک مسلمان و مسلمه مطابق شرع اسلامی صورت گیرد و مطابق شرع انعقاد یابد، لازمست شروط و ارکان نکاح مطابق شرع بطور دقیقاً اجرا، رعایت و در نظر گرفته شود.

این ارکان و شروط عبارتند از:

- 1- اجازه ی ولی دختر
- 2- رضایت دختر برای ازدواج
- 3- مهر

(بادر نظر داشت اینکه امام صاحب ابوحنیفه (رح) مهر را نه جز ارکان نکاح و نه هم جز شروط نکاح میداند، بناً نکاح نزد امام صاحب ابوحنیفه (رح) بدون ذکر مهریه هم صحیح و درست است).

امام صاحب ابوحنیفه و امام صاحب شافعی رحمه الله علیهما میفرمایند که: شرط گذاشتن بر انتفای مهریه باعث ابطال نکاح نیست، اما در این حالت دادن مهرالمثل به زن واجب می شود. (فتح القدیر 324/3).

اما موضوع اجازه ولی در نکاح :

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: « لا نکاح إلا بولی » (نکاح بدون ولی جواز ندارد) (احمد ، ابو داود ، و ابن ماجه)

رضایت و اذن ولی دختر شرط لازم برای صحت نکاح بوده و ولی اصلی دختر در ردیف اول همان پدر دختر و تا زمانی که پدر دختر در قید حیات باشد، برادر و یا پسر نمی تواند ولی دختر یا خواهر خود باشد، مگر آنکه پدر حضور نداشته باشد، بطور مثال خارج از کشور و یا هم زندانی باشد.

در این شک نیست طوری که در فوق متذکر شدیم که ولی دختر (پدر، پدر کلان، برادر، کاکا و یا هم ما ما) بحیث ولی دختر محسوب میگردند. ولی در صورتیکه شخص فاقد (پدر، پدر کلان، برادر و یا هم کاکا و ماما) باشد، در این صورت قاضی یا حاکم منطقه (ولی و ولسوال) و یا هم ریش سفید قوم بحیث ولی دختر میتواند امور ولایت دختر را پیش ببرد.

ولی دختر مطابق شریعت اسلامی مکلف است که باید از زنان تحت تکفل خود قبل از ازدواج در مورد ازدواج اش با شخص خواستگار، اجازه شرعی بخواهد، و اگر زن راضی به ازدواج نباشد، ولی وی نمیتواند او را مجبور به ازدواج کند، پس اگر بدون رضایت او (ولی) او را به عقد کسی درآورد، دختر میتواند آن عقد انعقاد شده را فسخ و ملغی اعلام بدارد.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه وسلم در این بابت بشرح ذیل بیان فرموده است: « لا تنکح الأیم حتی تستأمر، ولا تنکح البکر حتی تستأذن،

قالوا: يا رسول الله و كيف إذنهما؟ قال: أن تسكت» یعنی: «بیوه تا از او دستور نگرفتند ازدواج داده نشود، و دوشیزه هم تا از او اجازه گرفته نشود، به ازدواج کسی داده نشود. گفتند: ای رسول الله، اجازه (رضایت) بکر چگونه است؟ فرمود: این است که ساکت بماند.» (صحیح مسلم (869).

هكذا از خنساء بنت خدام أنصاری روایت است: **«أن أباهما زوجها و هی ثیب، فکرت ذلک، فأنت رسول الله صلی الله علیه وسلم- فرد نکاحها»**. صحیح مسلم (886). یعنی: «او بیوه بود و پدرش بدون رضایت او، را به عقد کسی درآورد، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و نکاحش را باطل کرد».

هكذا از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت است: **«أن جاریة بکراً أتت النبی صلی الله علیه وسلم فذکرت له أن أباهما زوجها و هی کارهة، فخيرها النبی صلی الله علیه وسلم»**. صحیح مسلم (866). یعنی: «دختری (بکر) نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت که: پدرش بدون رضایتش، او را به عقد کسی درآورده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را (در فسخ عقد) اختیار داد».

بنابراین بر طبق احادیث که فوق از آن یاد اوری نمودیم، سرپرست و پدر دخترکه بحیث ولی در امور نکاح بحساب می آیند، نمی تواند بدون اجازه و رضایت دخترش وی را به ازدواج مردی دربیآورد، و اگر بدون رضایت او را به عقد پسری درآورد، دختر شرعاً می تواند نکاح انعقاد شده را فسخ کند و برای اجراءات ذیربط میتواند به محکمه شرعی رجوع کرده و از قاضی شرع بخواهد که نکاح را فسخ کند.

البته دختر نیز نمی تواند بدون اجازه و حضور ولی و پدرش با مردی ازدواج کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«أیما امرأة لم ینکحها الولی فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فإن أصابها فلها مهرها بما أصاب منها، فإن اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له»**. ابن ماجه (1879).

یعنی: «هر زنی که ولی او را ازدواج ندهد، ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است، پس اگر شوهرش با او نزدیکی کرد باید مهریه اش را به سبب نزدیکی با او پرداخت کند، و اگر با هم مشاجره کردند حاکم سرپرست کسی است که سرپرست ندارد».

پس هم دختر باید با رضایت ولی خود ازدواج کند و هم ولی باید رضایت، نظر و موافقه دختر خویش در امر خواستگاری ازدواج جلب نماید، و بصورت مطلق اجازه ندارد که بدون رضایت دختر وی را به عقد ازدواج پسری در آورد.

خواننده محترم!

شرط ولایت در نکاح عمل دور اندیشانه که دین مقدس اسلام برای بهبود و دفع خطر وضع گردیده است، و عمل خوب معقول و منطقی میباشد. واز جانب دیگر دخیل بودن ولی در امر زواج، یک دخالت متحکمانه و در حقیقت امر یک ولایت عادلانه و عقلانی است که در آن فهم عالی الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رعایت باید شود.

ولی باید بدانیم کسانیکه دختر معصوم و صغیره خویش را در مقابل پول، دارایی، مقام و منصب و یا هم عوامل و اسباب دیگر در اختیار مرد پیروانسان ناسالم میگذارد

کجای آن اسلام است و کجا آن شرع است .

این را می پذیریم که پدرها اکثراً مصلحت و نیکبختی اولاد خویش را تمنا دارد . ولی کسانی که به ولایت مطلق اولیاء به اساس حدیث « لا نکاح الا بولی » احکام خویش را صادر مینمایند، باید بدانند که به خطاء رفته اند . همه علماء و در رأس آن امام اعظم امام ابوحنیفه رحمت الله علیه و علمای معاصر **ولایت، ولی را ولایت اختیاری میدانند نه ولایت اجباری**، زیرا ولایت بالغ و عاقل در روشنائی مصلحت شان و رضایت شان ثابت میشود .

پس ولایت : اولیا معتوه ، ابله ، احمق ، سفیه و مادیت پرست مورد سوال قرار میگرد .

بناً پسر و دختر در چار چوکات اسلامی میتوانند شریک زندگی خویش را خود شان انتخاب نمایند و به اساس ارزش های انسانی پا به عرصه مسؤلیت گذاشته، خانواده تشکیل دهند .

اما برخی از علماء « لانکاح الا بولی ، نکاحی بدون ولی وجود ندارد » را مختص میدانند که در صورت بر ایشان نکاح نیز ثابت میشود . پس ارزو و مرغوب هم همین است تا اولیا امور تصمیم شانرا در رابطه به ایجاد پیوند خانواده به اساس تعلیم و الای اسلام و در روشنائی اهداف و مقاصد شرع ، طرح ریزی کنند تا فرزندان شان در فضای آکنده از سعادت و نیک بختی ، در تکامل جامعه اسلام کوشا، فعال و با رسالت نقش ارزنده را ایفا کنند .

رد صلاحیت ولی دختر در اسلام:

رعایت حقوق متقابل والدین و فرزندان توسط هم دیگر، علاوه بر این که يك فرمان الهی آسمانی است از جمله اوامر تشریعی نیز بشمار میرود ، و به صورت يك قانون تکوینی در نهاد همه انسان ها وجود دارد .

به عبارت دیگر روابط والدین و فرزندان که يك رابطه آسمانی و توأم با عشق و علاقه اصیل است از فطرت انسان سرچشمه می گیرد و به تاریخ پیدایش انسان در روی زمین بر می گردد، بنابراین فطرت انسانی و دستور آسمانی هر دو جانب پدر و فرزند را به نیکی متقابل و حفظ عدالت در رعایت حقوق دعوت مینماید .

اگر این رابطه به اساس فرمان الهی بطور دقیق پایه گذاری شود، در حقیقت کل جامعه سالم و صالح خواهد شد، اما اگر فرزندان حقوق والدین و یا هم والدین حقوق فرزندان خویش را بخصوص در امر ولایت بطور دقیق و سالم پایه گذاری و تنظیم نه نمایند، پرابلم های و مصیبت های را ببار خواهد آورد، که جبران ناپذیر خواهد بود .

در صورت عدم مراعات این حقوق فرهنگ ، تمدن و در نهایت امر ارزش های آن جامعه دچار فروپاشی خواهد شد برای همین اصل، در فرهنگ عالی اسلامی در مرتبه اول حقوق و وظایفی برای والدین در مقابل اولاد و در مرتبه دوم وظایف و مسؤلیت هایی نیز برای فرزندان در قبال والدین منظور شده است .

در این راستا یکی از حقوق که فرزندان بخصوص دختربالای پدر و یا هم ولی خویش دارد اینست تا در تعیین شریک زندگی **اصل عدالت و فرمان الهی و سنت نبوی را رعایت**

فرماید واز خورده گیری و رفتار تعصبی و احساساتی در این مورد احتراز و جلوگیری نماید.

بنآزمایکه شخص مناسب برای ازدواج فرزندان و خاصتاً فرزندان اناث اش در یافت شود، مطابق حکم شرعی باید تصیم و اجرات نماید. ولی هرگاه طوری واقع گردد که یک پسر مسلمان، نمازخوان، با ایمان و با اخلاق به خواستگاری دختری اش طلب خواستگاری کند و ولی دختر (اعم از پدر و سایر اشخاصیکه امر ولایت را دارند) بدون دلیل و عذر شرعی به رد خواستگاری اقدام نماید، **دختر مطابق حکم شرعی و قانونی حق دارد به محکمه شرعی مراجعه نماید، تا قاضی شرع بعنوان وکیل و ولی دختر وی را به نکاح آن پسر مومن در بیاورد.** دانشمند شهیر جهان اسلام سید سابق رحمه الله در کتاب « فقه السنة » در این باب مینویسد:

« باتفاق علما ولی حق ندارد که مانع ازدواج مولیه (زنان تحت تکفل خود) خودگردد و هرگاه شخص هم کف و مناسب بخواهد با او ازدواج کند و به وی مهرالمثل بدهد، ولی حق ندارد که با منع او از ازدواج، به وی ظلم کند. اگر در این حال ولی مانع از ازدواج دختر شد، دختر حق دارد که به قاضی شرع مراجعه کند تا او را انکاح نماید، اما در این حالت ولایت ازدواج به ولی دیگری که در مرتبه بعد از این ولی ظالم قرار دارد (مانند برادر یا کاکا و یا پسروی) منتقل نمی شود بلکه ولایت مستقیماً به قاضی شرع منتقل می گردد، چون این ممانعت ظلم است و ولایت رفع ظلم بدست قاضی است. ولیکن اگر ممانعت ولی از ازدواج، بسبب یک عذر مقبول و پسندیده باشد، مانند اینکه شوهر مناسب و کفء نباشد یا اینکه مهریه، مناسب و به اندازه مهرالمثل نباشد تا اینکه خواستگار مناسبتری پیدا شود، در این صورت او عاضل و مانع محسوب نمی شود و ولایت از او منتقل نمی گردد.»

بنابراین بر طبق رأی تمام علمای مذاهب اسلامی، اگر یک نفر خواستگار مناسب و دیندار برای دختری غرض خواستگاری آمد اما ولی او با آن بدون داشتن عذر و دلیلی شرعی - مخالفت کرد، دختر می تواند به قاضی شرع مراجعه کند تا قاضی بجای ولی او، وی را به نکاح آن خواستگار در آورد. **پایان**

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**